

که سر تو خیمه به مثال روشن بیان کن گفت دو آیه و سببی یکی از ضلالتها حاضر بود این
 معنی را بنظم آورد و گفت **شعر** شیخ کما یحب دین بر کس این رخ
 تقویر بصیرای سخن گفتا که وحدت از مثالی خواهی سببی و آیه و آیه صبیح
 روزی دیگر فرمود که پوسته وصف خاله عشوقه می کشد و این جی که او را خود خالیست
 پس فرمود که بخیر هتدرا این معنی را کسی بنظم آورد همان فاضل حاضر بود گفت ای
 ای که تزلزلش تمثال نیست چون حال از زلال دخت خالی نیست و صافین
 همه ز خالیست و این طریقه که بر رخ تو خود خالی نیست توئی فی تعیان
 سنه ثمان و سبعین و ستار **طهر الدین عبدالرحمن بن علی بن عمر رحمه الله**
 وی خلف صدق و عقیقه بخیر بود سر پدر خود را چون مادر وی بوی حامله شد
 شیخ شهاب الدین برای وی پاره از خرقه مبارک خرید و نشان چون متولد شد آنرا
 در وی پوشانیدند تا آنکه که در نه میانی شید همه آن بود چون بزرگ شد بی خدمت
 پدر مشغول شد و تربیت یافت و در آما رجیوه پدر خود حج رفت شب عرفه در خواب
 دید که روضه شریفه رسول صلوات الله علیه و سلم آمد و سلام گفت از خرم شریفه
 آرد آمد که و علیا السلام را با آنجا شیخ پدر وی بر آن حال مطلع شد و اهل خود را
 از آن خراب خبر داد و بشارت داد ایشان را که مراد حاصل شد بعد از آن در سفر رفت
 رعایت کرد و تصیفات کرد و قضایین وی کی است که عیال را ترجمه کرده است و در
 تحقیقات صادقان ذکر گفت و انعام بسیار داشت و تمامات بلند رسید و بکر امانت

این کتاب در کتابخانه
 جامع مسجد جامع
 کربلا کربلا
 ثبت شده است
 شماره ثبت
 ۱۳۰۰
 تاریخ ثبت
 ۱۳۰۰
 شماره قفسه
 ۱۳۰۰

منور

شمر شد و این دو بیت از اشعار شیخ شهاب الدین سهروردی بسیار زیاده است
شعر و نقدت لا ارضی من الوصل بالرضا واخذ ما فوق الرضا من ریا
 نهار تبتنا وسط ما لنا قعت بطف منک یاقی مسلما تو قوتی و مصلحت
 شد عشم و سیر ماه رجه الله تعالی **شیخ محمد عمیر حجه الله** شیخ
 بنیاب الدین زرعش هر موده قدس تر بود شیخ که روزی با جمعی از اصحاب در خدمت
 شیخ شهاب الدین قدس سره بود شیخ فرمود که بجای از اصحاب از خواجه بیرون رود
 و من چرت کاخا یا بد درون آورد که بوی آشنایی بمقام من پس سید کی از اصحاب
 بیرون رفت کسی نیافت با آمد که کسی با فتنه شیخ بهینت فرمود که دیگر بار برو که
 پای دیگر با رفت سیاه و با اثر غریب روی وی داد درون آورد تصد آن کرد که
 در صفت اعمال بنشیند شیخ گفت ای شیخ محمد نزدیک آید که از تو بوی آشنایی
 آید بگذشت و پهلوی شیخ بنشست شیخ وی را یکد یکد در سرش نهاد گفتند
 پس آن سیاه بوسه بردن شیخ داد شیخ فرمود تا سینه حاضر کرد و ندو چیزی
 خورد ندو من روزه دار بودم شیخ فرمود که هر که روزه دار است مجال خود باشد
 دنان سقنه اثار بود شیخ اثار بخورد و دانه آن از دهن بیرون آورد و پیش
 خودی نهاد در خطاطی کند شنت که من آن دانهها بر یکدیگر درین شیخ آب
 رسیده است و آن اقطار که چون این خطاطی کند شنت آن سیاه دشتند دلان
 کرد و آنرا گرفت و بخورد و بمن بکر نیست و بسم کرد من دانستم که خطاطی را طاعت

معنی دانست که شنت منور
 که در معنی غم بر حال وصل و کسب
 بلند از زانو در حال که در کمال
 لذت که در حال که در کمال
 دستوفی شد در زمان
 ساله نقد در سال
 حالت اصل اولی که در کمال
 کمال است